



نگاهی به زبان‌شناسی حوزه ادراک؛ رویکردها و مفاهیم

لیلا اردبیلی

از انتزاع نیست که حاصل کارکردهای ادراکی ذهن باشد و به همان گونه‌ای عمل کند که سایر قوای ادراکی عمل می‌کنند، بلکه زبان حوزه‌ای مجزا است. ژ. فوکونیه و م. ترنر (۲۰۰۲: ۴۰۷) درباره کاستی این نظریه می‌نویسند: « رویکردهای صورت‌نگرا نه تنها ما را به تفکر دوباره درباره مسایل سخت وامی‌دارند بلکه ما را به سویی جهت می‌دهند که پرسش‌های جدیدی را طرح کنیم، پرسش‌هایی که قبلاً مطرح نبودند یا پاسخی برای آنها وجود نداشت. مطالعه سامانمند ز. هریس، ۷ ن. چامسکی و سایر شاگردان آنها این نکته را آشکار می‌کند که صورت زبانی به طرز حیرت‌آوری پیچیده و غامض است. با این که موفقیت چشم‌گیر رویکردهای صورت‌نگرا در عرصه‌های مختلف، اندیشمندان را در بکارگیری این رویکرد ترغیب کرده است [...] ولی، هنوز مطالعه صورت نتوانسته است مسایل مربوط به معنا را حل کند [...] عدم کفایت نظریه‌های صورت‌نگرا در تبیین و توصیف معنا زمانی آشکار می‌شود که درمی‌یابیم انجام کارهایی مانند ترجمه ماشینی خیلی مشکل‌تر از حل مسایل مربوط به ریاضی و الگوریتم‌های به‌ظاهر پیچیده است. بکارگیری صورت می‌تواند الگوهای منظمی تولید کند، اما صورت به تنهایی نمی‌تواند معنا تولید کند.»

به این ترتیب، می‌توان یکی از علت‌های ظهور زبان‌شناسی حوزه ادراک ۸ دهه ۱۹۷۰ را عدم کفایت رویکردهای صورت‌نگرا- که در آن زمان مکتب غالب در فلسفه و زبان‌شناسی به حساب می‌آمد، در پاسخ به برخی از پرسش‌های مربوط به زبان دانست. در حالی که زبان‌شناسی صورت‌نگرا تا حد زیادی در ماهیت خود فلسفی بوده، زبان‌شناسی حوزه ادراک همواره تحت تاثیر نظریه‌هایی قرار داشته است که بر پایه یافته‌های علوم حوزه ادراک در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، بویژه روان‌شناسی حوزه ادراک، ارائه شده‌اند. این تاثیر بیش از همه جا در پژوهش‌ها و کارهای مربوط به مقوله‌بندی ذهن انسان در پژوهش‌های چ. فیلمور در دهه ۱۹۷۰ و ج. لیکاف در دهه ۱۹۸۰ و نیز در سنت روان‌شناسی گشتالت نمایان بوده که در اندیشه کسانی مانند ل. تالمی (۲۰۰۰) و ر. لنگاکر ۱۱

زبان‌شناسی حوزه ادراک مطالعه زبان و مطالعه شناخت را با هم ترکیب می‌کند؛ این بدان معناست که در این شاخه از علم، زبان با سایر فرایندهای ادراکی در ارتباط قرار می‌گیرد، در نتیجه نظر چامسکی ۱ مبنی بر حوزه‌ای بودن ۲ ساختارها چندان مورد قبول این دسته از زبان‌شناسان نیست. در نظریه حوزه‌ای بودن ذهن، زبان مستقل از سایر قوای ذهنی عمل می‌کند و باید آن را به‌عنوان حوزه‌ای مستقل مورد بررسی قرار داد. در واقع، یکی از اهداف زبان‌شناسی صورت‌نگرا آن است که با کمک یک دستوره ۳ دقیق، که از صورت‌نگرایی موجود در علوم کامپیوتر، منطق و ریاضی به دست آمده است، زبان را با استفاده از ابزار مکانیکی و فرایندهایی که بر اساس این دستوره‌ها عمل می‌کنند الگوسازی کند و از این طریق همه جمله‌های دستوری ممکن در یک زبان را تولید و از ایجاد جمله‌های غیردستوری جلوگیری نماید. ۴ زبان‌شناسی صورت‌نگرا بیشتر در کارهای چامسکی (۱۹۵۷، ۱۹۶۸، الگوی ۵ دستوره زایشی و همچنین در سنت معناشناسی صورت‌نگرا، و به خصوص فیلسوف معروف زبان یعنی ر. مونتگاک ۶ (۱۹۷۰، ۱۹۷۳) تبلور یافته است.

در زبان‌شناسی صورت‌نگرا، معمولاً این بحث مطرح است که حوزه‌هایی مانند آواشناسی، معناشناسی و نحو اصول ساختاری متفاوتی دارند. از نظر صورت‌نگرایان، برای مثال، حوزه نحو حوزه‌ای از ذهن است که با سامانه کلمات در جمله سروکار دارد، در حالی که حوزه آواشناسی با سامانه آواها و الگوهای سروکار دارد که پیرو قواعد ویژه زبان هستند. دیدگاه حوزه‌ای در ذهن این گمان را تقویت می‌کند که زبان‌شناسی نوین نه بر اساس کارکرد زبانی بلکه با تقسیم مطالعه زبان به زیرشاخه‌های مجزا عمل می‌کند. بدین ترتیب در رویکرد صورت‌نگرا، زبان دیگر سطحی

(۱۹۸۷) پرورش یافته است.

شوند، اما طبق الزام تعمیم‌پذیری نمی‌توان پذیرفت که زبان از حوزه‌ها و زیرنظام‌هایی تشکیل شده است که هر کدام از آنها به گونه‌ای متفاوت سازمان یافته‌اند. الزام تعمیم‌پذیری تاکید دارد که نشان دهد چگونه جنبه‌های مختلف دانش زبانی از مجموعه‌های مشترکی از توانایی‌های ادراکی انسان‌ها ناشی می‌شود.

الزام تعمیم‌پذیری دارای پیامدهای ملموسی برای مطالعه زبان است. اول آنکه مطالعات زبان‌شناسی حوزه ادراک بر روی جنبه‌هایی از زبان تمرکز دارند که در میان همه زبانها مشترک است. بنابراین پژوهشگران این حوزه در مطالعات گوناگون مربوط به ساختارهای واژه‌شناسی، نحو و آواشناسی در همه زبان‌ها، اصول یکسانی را بکار می‌گیرند. دوم آنکه، رویکردهای زبان‌شناسی حوزه ادراک غالباً رهیافتی عمودی به مطالعه زبان دارند تا افقی. یعنی زبان را به‌مثابه مجموعه‌ای متشکل از لایه‌های سازمان‌یافته و مجزا می‌دانند که به تعبیر د. گیراتز ۱۶ (۲۲ : ۲۰۰۶) شبیه لایه‌های یک هستند، برای مثال، لایه آواشناسی بر روی لایه واژه‌شناسی و این لایه نیز بر روی لایه نحو قرار گرفته است. در این تعبیر رویکردهای حوزه‌ای زاویه دیدی افقی به مطالعه زبان دارند. به این مفهوم که این رویکردها یک لایه را در نظر می‌گیرند و آنها را به‌لحاظ درونی مورد مطالعه قرار می‌دهند. درست مانند بخشی از یک که به‌صورت افقی برش خورده باشد. در مقابل رویکردهای عمودی برداشت غنی‌تری از زبان دارند چرا که مطالعه آنان شامل آواشناسی، واژه‌شناسی، نحو و معناشناسی است. بخش ناشی از برش عمودی زبان ضرورتاً پیچیده‌تر از بخش ناشی از برش افقی آن است چرا که دارای تنوع و لایه‌های بیشتری است و همزمان قادر است تبیین‌های قوی‌تری را ارائه دهد که در دیدگاه حوزه‌ای

پژوهشهای نخستین زبان‌شناسی حوزه ادراک دهه ۱۹۷۰ و آغاز دهه ۱۹۸۰ عمدتاً در غرب آمریکا رواج داشت و توسط شمار نسبتاً اندکی از اندیشمندان انجام می‌گرفت. این پژوهشها در طول دهه ۱۹۸۰ در شمال قاره اروپا بخصوص در بلژیک، هلند و آلمان ریشه دواند. در اوایل دهه ۱۹۹۰ حجم زیادی از پژوهشهای مربوط به این گرایش زبان‌شناسی در سراسر اروپا و آمریکای شمالی انجام شد و طی آن پژوهشگران خود را آشکارا «زبان‌شناس حوزه ادراک» نامیدند. در سال ۱۹۸۹ کنفرانسی در دویسبرگ ۱۲ آلمان برگزار شد که زمینه‌ساز شکل‌گیری مجمع بین‌المللی زبان‌شناسی حوزه ادراک گردید، این مجمع در سال بعد مجله زبان‌شناسی حوزه ادراک را چاپ کرد و بدین گونه بود که این شاخه از علم در غرب آغاز به فعالیت کرد. یکی از پیشروان این مکتب، ر.لنگاکر (۱۵ : ۱۹۹۱)، بر این باور است که باید این گرایش زبان‌شناسی را آغازگر یک «جنبش» ۱۳ دانست و محصول پذیرش مجموعه‌ای از الگوها و اصول به‌حساب آورد. در ادامه، در پنج بخش به اختصار به الزامهای این گرایش، رویکردهای گوناگون آن در حوزه معناشناسی و روش‌شناسی در حوزه معناشناسی این گرایش زبان‌شناسی، که نگاهی متفاوت و با ارزش است، می‌پردازیم.

۱. دو الزام کلیدی در زبان‌شناسی حوزه ادراک

ج. لیکاف در یکی از مقالات خود (۱۹۹۹) بیان می‌دارد که جنبش زبان‌شناسی حوزه ادراک با دو الزام بنیادین مشخص می‌شود. به این ترتیب، در هر کجای دنیا اگر پژوهشی بر اساس رویکرد ادراکی در دو شاخه اصلی زبان‌شناسی حوزه ادراک، یعنی معناشناسی حوزه ادراک و رویکرد ادراکی به دستور زبان ۱۴ انجام شود، آن پژوهش باید پایبند این دو الزام باشد، یکی از این الزامها الزام تعمیم‌پذیری است و دیگری الزام شناخت‌گرایانه، که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.

۱.۱. الزام تعمیم‌پذیری ۱۵

اولین الزام کلیدی، الزام تعمیم‌پذیری است. لیکاف (همان) ادعا می‌کند که طبق این الزام تمامی اصول عام در این شاخه از علم باید قابل اعمال بر همه جنبه‌های زبان انسان باشند. البته این هدف تمام علوم است که در اصول و نظریه‌های خود به‌دنبال رسیدن به بالاترین حد تعمیم‌پذیری هستند. برخلاف زبان‌شناسی حوزه ادراک سایر رویکردها در مطالعه زبان غالباً قوه زبان را به بخش‌های مختلف مانند آواشناسی، معناشناسی، کاربردشناسی، واژه‌شناسی و نحو و غیره ... تقسیم می‌کنند. این تقسیم‌بندی سبب تضعیف پایه‌های تعمیم‌پذیری در میان این جنبه‌های زبانی و نیز مطالعه روابط بین آنها می‌شود. این مسئله به خصوص در مورد زبان‌شناسی صورت‌نگرا صادق است. از سوی دیگر، زبان‌شناسی حوزه ادراک بر این باور است که شاید غالباً مفید باشد که بخش‌هایی چون آواشناسی، معناشناسی و نحو حوزه‌ای مجزا تلقی



امکان دسترسی به آنها وجود ندارد.

۲.۱. الزام ادراک‌گرایانه ۱۷

دومین الزام، الزام ادراک‌گرایی است. لیکاف در مقاله خود (۱۹۹۹) بر این باور است که این الزام پژوهشگر را وامی‌دارد که تنها ویژگی‌ها و اصولی از زبان را در مطالعات خود بیاورد که با دستاوردهای علمی درباره مغز و ذهن با سایر رشته‌ها سازگار و منطبق باشد. همین الزام است که زبان‌شناسی حوزه ادراک را در ردیف علوم حوزه شناخت قرار می‌دهد و آن را به رویکردی ماهیتاً بین‌رشته‌ای تبدیل می‌کند.

همان‌گونه که مقوله الزام تعمیم‌پذیری ما را وامی‌دارد که تنها اصولی را بپذیریم که در همه جنبه‌های زبانی تعمیم پذیراند، در الزام شناخت‌گرایانه تاکید بر آن است که اصول ساختار زبانی باید منعکس‌کننده چیزی باشد که علوم ذهنی و ادراکی دیگر مانند روان‌شناسی حوزه ادراک، هوش مصنوعی، عصب‌شناسی حوزه ادراک و فلسفه آن را در حوزه شناخت بشری به‌شمار می‌آورند. در واقع الزام شناخت‌گرایانه بر این نکته تاکید دارد که الگوهای زبانی و سازمان زبانی باید منعکس‌کننده ماهیت ذهن انسان باشد نه اینکه صرفاً به جنبه‌های زیباشناسانه‌ای از قبیل استفاده از نوع خاصی از صورت‌گرایی یا بازنمودهای بهینه ۱۸ بپردازد.

مهمترین پیامد الزام شناخت‌گرایانه آن است که این وظیفه را بر دوش زبان‌شناسان حوزه ادراک می‌نهد که برای تبیین واقعیت‌های این حوزه از سایر حوزه‌های علم شواهدی همگرا جمع‌آوری کنند و تنها به زبان و پدیده‌های زبانی بسنده نکنند که به این موضوع در بخش روش‌شناسی خواهیم پرداخت. بعد از معرفی دو الزام کلیدی زبان‌شناسی حوزه ادراک، اکنون به دو رویکرد مهم این گرایش زبان‌شناسی می‌پردازیم.

۲. رویکردهای موجود در زبان‌شناسی حوزه ادراک

با توجه پژوهش‌های انجام شده در زبان‌شناسی حوزه ادراک می‌توان این حوزه از علم را به دو رویکرد عمده تقسیم کرد: معناشناسی حوزه ادراک و رویکرد ادراکی به دستور زبان. حوزه پژوهشی که به معناشناسی حوزه ادراک معروف است، به بررسی رابطه بین نظام مفهومی و ساختار معنایی رمزگذاری شده در زبان می‌پردازد. به بیان تخصصی‌تر، در معناشناسی حوزه ادراک پژوهشگران به بررسی بازنمایی ساختار ادراک (ساختار مفهومی) و سازه معنایی (مفهوم‌سازی) می‌پردازند. معناشناسی حوزه ادراک به‌مثابه ذره‌بینی است که با آن می‌توان پدیده‌های مرتبط با حوزه شناخت را بررسی کرد. پژوهش‌ها در معناشناسی حوزه ادراک، تا جایی که به معنای زبانی مربوط می‌شود، به ارائه الگوهایی از ذهن آدمی گرایش دارند.

رویکرد ادراکی به دستور زبان تلاش دارد تا الگوهایی را برای نظام زبانی (دستور ذهنی) ارائه دهد و چندان به بررسی ماهیت ذهن انسان نمی‌پردازد. اما حتی در رویکرد ادراکی به دستور، معنا دارای جایگاه ویژه‌ای است. همچنان که تالمی (۴ : ۲۰۰۰) ادعا می‌کند مرکزیت معنا در زبان‌شناسی ادراکی یکی دیگر از مسائلی است که نشان می‌دهد این جنبش ضرورتاً در حوزه ادراکی است. گفتمانی است که اگرچه مطالعه معناشناسی حوزه ادراک و رویکردهای ادراکی به دستور زبان بعضاً در عمل جدا از هم هستند

ولی این مسئله به هیچ وجه بیانگر آن نیست که قلمروی پژوهشی در این دو حوزه باید جدا از هم باشند بلکه برعکس، آنها کاملاً به هم مرتبطند و بیشتر پژوهش‌ها در زبان‌شناسی حوزه ادراک نیز بر ضرورت مطالعه پیوسته و وابسته معناشناسی و سازمان دستوری زبان صحنه می‌گذارد. در ادامه برخی از اصول موجود در معناشناسی حوزه ادراک را بررسی می‌کنیم تا هرچه بیشتر سمت و سوی پژوهش‌های موجود در این گرایش زبان‌شناسانه را معرفی کرده باشیم.

۳. اصول راهنمای معناشناسی حوزه ادراک

آن دسته از پژوهشگرانی که خود را معناشناس حوزه ادراک می‌دانند معمولاً دارای علایق و نقاط تمرکز متنوعی هستند. البته اصولی کلی وجود دارد که حد و مرز رویکرد ادراکی به معنا را مشخص می‌کند. در این قسمت چهار اصل مهم و اساسی معناشناسی حوزه ادراک مورد بررسی قرار می‌گیرند که عبارتند از الف. ساختار مفهومی ۱۹ بدن‌مند ۲۰ است (نظریه بدن‌مندی ادراک ۲۱).

ب. ساختار معنایی ۲۲ ساختار مفهومی است.

ج. بازنمایی معنا ۲۳ دانش‌نامه‌ای ۲۴ است.

د. ساخت معنا ۲۵ تعیین مفهومی دارد.

الف. بدن‌مندی ساختار مفهومی

یکی از دل‌مشغولی‌های عمده معناشناسان حوزه شناخت، شناسایی چیستی و ماهیت رابطه بین ساختار مفهومی با تجربه حسی جهان خارج است. به عبارت دیگر، معناشناسان حوزه ادراک به دنبال شناخت ماهیت تعامل انسان با جهان خارج و آگاهی او از این جهان است. آنها در تلاشند تا نظریه‌ای ارائه دهند که تبیین‌کننده ارتباط تجربه انسان و ساختار مفهومی موجود در ذهن او باشد. نظریه بدن‌مندی شناخت از جمله این نظریه‌هاست. براساس این نظریه ساختارهای مفهومی از تجربه انسان مشتق می‌شوند و نهایتاً آنچه که ماهیت سازمان مفهومی را معنادار می‌کند تجربه‌ای است که با آن همراه است.

برای روشن شدن این نظریه مثالی می‌آوریم. انسانی را فرض کنید که در یک اتاق زندانی است. اتاق دارای ویژگی‌های ساختاری مکان محصور ۲۶ است، یعنی دارای حجم و نیز فضای محدود و بسته‌ای است، به این معنا که انسان نمی‌تواند اتاق را ترک کند. واضح است که این نمونه از محصور بودن تا حدودی در پیوند با ویژگی‌های فیزیکی انسان معنی می‌یابد؛ بدان معنا که انسان نمی‌تواند مانند گاز یا حشرات از درز و منافذ موجود در دیوار عبور کند. محصورشدگی ۲۷ نوع ویژه‌ای از رابطه فیزیکی و معنادار است که ما در تعامل با جهان خارج آن را تجربه می‌کنیم. مفاهیمی که با محصورشدگی تداعی می‌شوند نمونه‌ای است از آن چه که زبان‌شناسان حوزه ادراک آن را طرحواره تصویری ۲۸ می‌نامند. در الگوی ادراکی، مفاهیم طرحواره‌ای تصویری نمایانگر یکی از راه‌هایی هستند که از طریق آنها تجربه‌های ما، مفاهیم معناداری را به‌وجود می‌آورند.

همان‌طور که نشان داده شد، مفهوم محصورشدگی مستقیماً از راه تجربه زمینه حضور پیدا می‌کند، ولی نکته مهم اینجاست که ساختار مفهومی موجود در طرحواره تصویری می‌تواند به نوع



برای آن قسمت از صورت داشته باشیم تا بتوانیم بفهمیم مویی که در این قسمت از صورت رشد می‌کند «سبیل» نامیده می‌شود نه «ریش». با توجه به این نکته می‌بینیم که مجموعه‌ای از مفاهیم واژگانی که در ذهن سخنگویان وجود دارد، زیرمجموعه‌ای از مفاهیم کلی‌تری به شمار می‌آیند.

این اصل که ساختار معنایی نمایانگر بخشی از ساختار مفهومی است، دو پیامد به دنبال دارد. در ابتدا باید به این نکته اشاره کرد که معناشناسی حوزه ادراک مدعی آن نیست که زبان تنها به مفاهیم درون ذهن گوینده مرتبط است؛ چرا که در غیر این صورت تعیین معنا و مفهوم یک کلمه به ذهن‌گرایی ۳۱ منتهی خواهد شد و مفاهیم از جهانی که به آن مرتبطند جدا می‌شوند. ولی در دیدگاه معناشناسی حوزه ادراک فرض بر این است که معماری شناخت بشر بر عهده مفاهیم است و کاربردی‌ترین راه برای فهم جهان خارج، داشتن گروهی از مفاهیم است. به این ترتیب، معناشناسی حوزه ادراک در مقابل دو رویکرد عینیت‌گرایی و ذهن‌گرایی قرار می‌گیرد و مدعی است که مفاهیم به تجربه ما در زندگی مربوط می‌شوند.

دومین نکته به ساختار معنایی برمی‌گردد. فرض بر آن است که می‌توانیم کلیه معنایهای مربوط به یک واژه را تعریف کنیم ولی گاهی اتفاق می‌افتد که معنای واژه همه تنوعاتی را که با مفهوم واژگانی آن واژه همراه است دربر نمی‌گیرد. به همین دلیل معناشناسان حوزه ادراک دیدگاه تبیینی یا واژگان‌نامه‌ای ۳۲ معنای واژه را رد می‌کنند و قائل به دیدگاه دانش‌نامه‌ای معنای واژه‌ها هستند که درباره آن در ادامه می‌نویسیم.

ج. بازنمایی معنایی دانش‌نامه‌ای است

سومین اصل اساسی معناشناسی حوزه ادراک این است که ساختار معنایی ماهیتاً دانش‌نامه‌ای است. این بدان معناست که واژه تنها نمایانگر مجموعه‌ای از عناصر معنایی نیست. مثلاً در معنای

انتزاعی‌تری از معنا امکان بروز دهد. این بدان معناست که مفاهیم بعد از متولد شدن به کمک تجربیات، در سطح انتزاعی‌تری به کار برده می‌شوند. این مثال‌ها را در نظر بگیرید:

۱. احمد دیروز از کما بیرون آمد.
۲. رضا گرفتار عشق مریم است.
۳. ما از مشکلات سرفراز بیرون آمدیم.
۴. به سمت رستگاری رفت.
۵. از کلیسا خارج شد.

لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) معتقدند که از طریق فراقکنی استعاری، ۲۹ در مثالهایی از این دست، این امکان به طرحواره حجمی ۳۰ داده می‌شود تا به قلمروهای مفهومی انتزاعی‌تری، مانند حالت، عشق، مشکلات، کلیسا و غیره فراقکنده شود. این کار باعث می‌شود تا استعاره مفهومی که بنا به آن «حالات، ظرف هستند» به وجود آید و امکان کاربرد پیدا کند. در واقع فراقکنی استعاره‌ای، ساختار معناداری از تجربه است که به مفاهیم ملموس شبیه به طرحواره‌های تصویری حجمی امکان ظهور و کاربرد می‌دهد، که آن نیز به نوبه خود زمینه‌ساز بروز ساختار قلمروی مفهومی انتزاعی‌تری می‌شود. به این ترتیب است که ساختار مفهومی بدن‌مند می‌شود.

ب. ساختار معنایی ساختاری مفهومی است

این اصل بیانگر آن است که زبان به جهان خارج اشاره ندارد، بلکه به مفاهیم موجود در ذهن سخنگو مربوط می‌شود. به گفته دیگر، معناشناسان ادراکی مدعی‌اند که معنای تداعی شده با کلمات تنها زیرمجموعه و بخشی از مفاهیمی هستند که در یک زبان به لحاظ قراردادی رمزگذاری می‌شوند. برای مثال، لنگاکر (۷۸): (۱۹۸۷) می‌گوید ما واژه‌ای برای جایی در صورت که زیر بینی و بالای لب است و در آنجا سبیل می‌روید نداریم، البته منظور واژه غیرتخصصی و روزمره است. این درحالی است که ما باید مفهومی

واژگان‌نامه‌ای می‌بینیم که «پرنده» این‌گونه تعریف می‌شود: [ا+ جاندار، + حیوان، - انسان، + پردار، + تخمگذار و...]. اما از منظر معناشناسی حوزه ادراک واژه به مثابه نقطه دسترسی ۳۳ در نظر گرفته می‌شود؛ واژه وسیله‌ای برای دستیابی به دانشی است که به مفاهیم ویژه یا قلمروی مفهومی ویژه‌ای مربوط می‌شود ۳۴. مثلاً معنی واژگان‌نامه‌ای واژه «پرنده» در این دو بیت از منطق الطیر عطار تنها آغاز دریافت مفاهیم ویژه عرفان و نمادهای آن است:

جمله پرنده‌گان روزگار
قصه پروانه کردند آشکار

جمله با پروانه گفتند ای ضعیف تا به کی در بازی این جان شریف با این وجود، نباید از این واقعیت غافل شد که واژگان دارای معناهای قراردادی نیز هستند. در ادامه مثال‌هایی ارائه می‌شود که معناهای قراردادی واژه «سالم» را نشان می‌دهند. معناشناسان ادراکی این بحث را مطرح می‌کنند که معنی قراردادی‌ای که با واژه ویژه‌ای تداعی می‌شود تنها انگیزه‌ای برای فرایند فهم ساخت معنا ۳۵ است؛ یعنی انگیزه‌ای برای انتخاب تعبیری مناسب براساس بافت پاره‌گفتار ۳۶. برای مثال، واژه «سالم» دامنه‌ای از معانی را دربرمی‌گیرد و معنای انتخاب شده با توجه به بافتی که واژه در آن به کار رفته است تعیین می‌شود:

۱. این آب سالم است، یعنی آب باعث بیماری نمی‌شود.

۲. این بچه سالم است، یعنی بچه دچار بیماری نشده است.

۳. انتخابات سالم برگزار شد، یعنی انتخابات طبق مقررات برگزار شد.

این مثال‌ها نشان می‌دهند که ویژگی ثابت و واحدی از واژه «سالم» وجود ندارد که در هر بافتی بتوان آن را حفظ کرد و برای فهم منظور سخنگو و تعیین معنای مناسب، به شناخت دانش‌نامه‌ای مربوط به بافت و دانش مربوط به معنای واژه نیاز است.

د. ساخت معنا تعیین مفهومی دارد

این بخش جزئیات فرایند معناسازی ۳۷ را مورد بررسی قرار می‌دهد. چهارمین اصل معناشناسی ادراکی آن است که زبان معنا را رمزگذاری نمی‌کند بلکه این کلمات و سایر واحدهای زبانی هستند که انگیزشی برای ساخت معنا به‌شمار می‌روند. طبق این دیدگاه، معنا در سطح مفهومی ۳۸ ساخته می‌شود و ساختن معنا معادل مفهوم‌سازی است. مفهوم‌سازی فرایندی پویاست که از طریق آن واحد زبانی گروهی از عملیات مفهومی و نیز دانش پیش‌زمینه‌ای را برمی‌انگیزاند. در این دیدگاه دیگر معنا چیزی مجزا نیست که توسط زبان بسته‌بندی ۳۹ شود بلکه یک فرایند محسوب می‌شود.

۴. نظریه‌های مطرح در معناشناسی حوزه ادراک

در این قسمت به طور مختصر دو نظریه مهم و مطرح در معناشناسی ادراکی را معرفی می‌کنیم.

۴.۱. نظریه طرح‌واره‌های تصویری

نظریه طرح‌واره تصویری با پژوهشهای م. جانسون پا گرفت. وی در کتاب کلاسیک خود در سال ۱۹۸۷ به نام بدن در ذهن ۴۰ این پیشنهاد را مطرح می‌کند که طرح‌واره تصویری یکی از راه‌هایی است که تجربه بدن‌مند از طریق آن در سطح مفهومی خود را نشان می‌دهد. توجه شود که مفاهیم طرح‌واره‌ای مفاهیمی انتزاعی نیستند بلکه اساساً از تجربه‌هایی حسی- ادراکی نشأت می‌گیرند.

روان‌شناس رشد ج. مندler ۴۱ در آثار سالهای ۱۹۷۷، ۱۹۸ و ۲۰۰۴ خود پیشنهادهایی در این باره ارائه داده است که چگونه طرح‌واره‌های تصویری از تجربه‌های بدن‌مند انسان نشأت می‌گیرند. وی معتقد است که از سنین آغازین زندگی، نوزادان به اشیاء موجود در محیط اطراف خود و شکل آنها توجه می‌کنند. مندler می‌گوید که همین توجه دقیق به اشیاء است که کودک را قادر می‌سازد تا از طریق انواع تجربه‌های مشابه، الگوهای معنایی متفاوتی را که درمی‌یابد به صورت انتزاعی دربیآورد. برای نمونه طرح‌واره تصویری حجمی یک بازنمایی هندسی- فضایی است. این موضوع را می‌توان نظریه‌ای دانست درباره نوع ویژه‌ای از بدن‌مندی که در آن یک شیء توسط شیء دیگری که آن را دربرمی‌گیرد درک می‌شود. به عبارت دیگر، طرح‌واره حجمی معنادار است چرا که در تجربیات روزمره ما حجم‌ها معنادار هستند.

لیکاف در آثار سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۹۳ استدلال می‌کند که مفاهیم بدن‌مند اولیه حکم خشت‌های مفهومی را دارند که برای ساختن مفاهیم پیچیده‌تر به کار می‌روند، آنها می‌توانند به نحوی نظام‌مند گسترش یافته و ساختاری را برای مفاهیم انتزاعی‌تر و قلمروهای مفهومی ایجاد کنند. طبق این نظر، دلیل اینکه ما می‌توانیم عبارتهایی مانند «به فکر فرو رفتن»، «در سختی بودن» و یا «در بحران بودن» را در مثالهای زیر بکار ببریم این است که مفاهیم انتزاعی مانند بحران، فکر یا سختی توسط مفاهیم بنیادینی مانند طرح‌واره‌های حجمی ساختاربندی و درک می‌شوند.

۱. مریم در فکر فرو رفت.

۲. او غرق سختی‌های زندگی است.

۳. دولت در بحران به سر می‌برد.

طبق گفته جانسون، این دقیقاً به‌خاطر آن است که حجم‌ها قادرند تا فعالیت‌ها را محدود کنند و به همین دلیل است که اگر ما مفاهیم انتزاعی مانند بحران، فکر و سختی را توسط طرح‌واره حجمی مفهوم‌سازی کنیم معنادار خواهند بود.

مندler (۵۴۱ : ۱۹۸۴) فرایند تشکیل طرح‌واره‌های تصویری را با توجه به توصیف دوباره تجربه‌های فضایی از طریق فرایندی که آن را تحلیل معنای ادراکی ۴۲ می‌نامد تعریف می‌کند. او می‌گوید: «یکی از دلایل وجود ظرفیت مفهوم‌سازی، طرح‌واره‌های تصویری هستند که در آنها ساختار فضایی بر ساختار مفهومی منطبق می‌شود» (همان: ۵۹۱). او در ادامه می‌افزاید که «تجربه‌های پایه‌ای که نتیجه تعامل کودک با جهان است پایه‌های معناشناسانه کودک را شکل می‌دهد، این انتظام در کودک قبل از شروع به تولید زبانی شکل می‌گیرد.» (همان: ۵۹۷). به عبارت دیگر، تجربه‌ای که از طریق بدن‌مندی برای ما معنادار می‌شود پایه‌های مفاهیم بنیادی‌تری را در ما شکل می‌دهد. به هر حال، نظریه طرح‌واره تصویری تلاشی با ارزش در جهت ایجاد ارتباط بین ساختار مفهومی و ماهیت بدن‌مندی تجربه به حساب می‌آید. می‌توان گفت که نظریه طرح‌واره‌های تصویری منعکس‌کننده اولین اصل معناشناسی ادراکی، یعنی نظریه شناخت بدن‌مند است.

۴.۲. معناشناسی دانش‌نامه‌ای ۴۳

دیدگاه سنتی در زبان‌شناسی صورت‌تگرا بر این باور است که معنا را می‌توان به دو بخش واژگان‌نامه‌ای و دانش‌نامه‌ای تقسیم کرد. طبق این دیدگاه، تنها بخش واژگان‌نامه‌ای است که به گونه‌ای شایسته

واژه همان معنای کاربرد شناسانه آن واژه محسوب می‌شود و معنای رمزگذاری شده، که همان مفاهیم واژگانی ذخیره شده در ذهن هستند ماهیتاً طرحواره‌ای‌اند؛ اسکلت بازنمایی معنای یک واژه از تجربه کاربرد زبانی آن انتزاع می‌شود. اگر ساخت معنا نتواند از کاربرد زبان جدا شود، پس می‌توان گفت که معنا به لحاظ اصولی در طبیعت و ماهیت خود کاربردشناسانه است. طبق این دیدگاه، در مثال‌های (۱) تا (۳) بخش پیشین [آب سالم/ بچه سالم/ انتخابات سالم] تنها شاهد طرحواره‌ای از معنای واژه «سالم» هستیم و بافت کاربرد این واژه است که معنای قطعی آن را تعیین می‌کند. طبق این دیدگاه بین دانش واژگان‌نامه‌ای و دانش دانش‌نامه‌ای تمایزی وجود ندارد و دانش دانش‌نامه‌ای دانش واژگان‌نامه‌ای را نیز دربرمی‌گیرد.

ب. دانش دانش‌نامه‌ای ساختمان است

قابل بودن بر دانش دانش‌نامه‌ای الزاماً به این معنا نیست که دانش متداعی با واژگان دستخوش نوعی بی‌نظمی و آشفتگی ۴۵ است. معناشناسان حوزه ادراک بر این عقیده‌اند که دانش دانش‌نامه‌ای نظامی ساختمان از دانش است که شبکه‌ای منظم از اطلاعات را دربردارد. البته همه جنبه‌های دانشی که توسط یک واژه منفرد قابل دسترس قرار می‌گیرد دارای وضعیت یکسانی نیستند. برای مثال، بخشی از دانش ما در مورد واژه «سیب» مربوط به شکل، رنگ، بو، مزه این میوه است و بخشی نیز دربردارنده این اطلاعات است که سیب کدام یک از شهرهای ایران مرغوبتر است و یا این میوه چه فوایدی دارد. البته برخی از جنبه‌های این دانش، مهم‌تر از سایر جنبه‌های معنایی واژه «سیب» است. واژگان نقاط دسترس به دانش دانش‌نامه‌ای هستند. در الگوی دانش‌نامه‌ای، واژگان به عنوان نقاط دسترس برای دانش دانش‌نامه‌ای در نظر گرفته می‌شوند. طبق این دیدگاه واژگان دیگر به مانند ظروفی نیستند که دربردارنده بسته‌های از اطلاعات از پیش تعیین شده باشند، بلکه آنها امکان دسترسی به شبکه وسیعی از دانش دانش‌نامه‌ای را فراهم می‌کنند.

ج. معنای دانش‌نامه‌ای در بافت

تکوین می‌یابد

معنای دانش‌نامه‌ای یک واژه از بافتی که واژه در آن به کار می‌رود ناشی می‌شود، بنابراین انتخاب معنای دانش‌نامه‌ای توسط عوامل بافتی میسر می‌شود. همان‌طور که در جمله‌های (۱) تا (۳) دیدیم، واژه «سالم»

بسته

به

مطالعه معناشناسی واژگانی را موثر می‌سازد: یعنی شاخه‌ای از معناشناسی که با مطالعه معنای واژگان سروکار دارد. در مقابل شناخت دانش‌نامه‌ای نسبت به دانش زبانی، امری خارجی و بیرونی است که در قلمروی «دانش ما از جهان» قرار دارد. البته این دیدگاه با فرضیه حوزه‌ای بودن که مورد قبول زبان‌شناسی صورتگرا است سازگار است. در مقابل، معناشناسان حوزه شناخت معمولاً رویکرد دانش‌نامه‌ای به معنا را اتخاذ می‌کنند. معناشناسی دانش‌نامه‌ای قایل به فرضیه‌های زیر است:

الف. تمایزی اساسی بین معناشناسی و کاربرد شناسی وجود ندارد.

ب. دانش دانش‌نامه‌ای ساختمان ۴۴ است.

ج. معنای دانش‌نامه‌ای در بافت تکوین می‌یابد.

د. واژگان، نقاط دسترسی به دانش دانش‌نامه‌ای هستند.

ه. دانش دانش‌نامه‌ای پویا است.

الف. تمایزی اساسی بین معناشناسی و کاربرد شناسی وجود ندارد معناشناسان حوزه شناخت این نظر را رد می‌کنند که بین معنای هسته‌ای واژگان و معنای کاربردشناسانه یا همان معنای فرهنگی و اجتماعی تمایزی اساسی و اصولی وجود دارد. این بدان معناست که معناشناسان حوزه شناخت قایل به مرزی قاطع بین دانش معناشناسانه و کاربردشناسانه نیستند. از نظر آنها دانش مربوط به معنای واژه و دانش مربوط به کاربرد واژه هر دو جزء لاینفکی از دانش معنایی به‌شمار می‌روند. معناشناسان حوزه شناخت قایل به وجود یک واژه‌نامه ذهنی و خودکار که دربردارنده دانش معنایی مجزایی از سایر دانش‌های زبانی و غیرزبانی باشد نیستند. این بدان معناست که نزد این گروه از معناشناسان تمایزی بین دانش واژگان‌نامه‌ای و دانش دانش‌نامه‌ای وجود ندارد.

آنها بر این عقیده‌اند که بافتی که واژه در آن به کار می‌رود، راهنمای ساخت معنا است. به عبارت دیگر، معنای واژه نتیجه کاربرد آن واژه در زبان است. بنابراین می‌توان گفت که از نظر معناشناسان حوزه شناخت معنای واقعی یک



ادراکی را بررسی می‌کنیم. نخست، باید گفت که معناشناسی ادراکی با ساختار مفهومی و فرایندهای مفهوم‌سازی سروکار دارد. معناشناسی ادراکی صرفاً به دنبال یافتن معنای زبانی نیست، بلکه این شاخه از مطالعه معنای زبانی در پی آن است که ماهیت نظام مفهومی را آشکار سازد. به این ترتیب، فرضیه‌ها و نظریه‌های معناشناسی ادراکی بیشتر با ماهیت و سازمان نظام زبانی سروکار دارند.

معناشناسان ادراکی، که در مطالعه زبان برای تعیین و تبیین الگوی انتظام مفهومی بر روش‌شناسی جستجو بر اساس شواهد همگرا ۴۷ متکی هستند، آن دسته از الگوهای زبانی مربوط به ساختار مفهومی را پیدا می‌کنند و به جستجوی شواهد مربوط به این الگوها در زمینه‌ها و علوم دیگر می‌روند. برای مثال، الگوهای زبانی مربوط به مفهوم زمان، الگوی مفهومی ویژه‌ای را ارائه می‌دهد که در آنها زمان گذشته پشت سر و آینده جلوی رو قرار دارد. نکته جالب این جاست که شواهد به دست آمده از مطالعات مربوط به حرکات بدن نیز مؤید این الگوی مفهومی پیشنهادی هستند. در حرکات بدن، زمانی که سخنگویان درباره گذشته صحبت می‌کنند غالباً به پشت سر خود اشاره دارند و وقتی درباره آینده سخن می‌گویند به روبه‌روی خود اشاره دارند. شواهد همگرا از دو شکل مجزای ارتباط، یعنی زبان و حرکات بدن، الگوی مفهومی مشترکی را ارائه می‌دهند که دارای زیربناهای متفاوتی هستند. این نمونه مبین آن است که چرا معناشناسان ادراکی در ارائه نظریه نظام مفهومی مورد استفاده انسان از شواهد و مستندات موجود در سایر رشته‌ها، به ویژه علوم انسانی استفاده می‌کنند. در ادامه به یکی از نظریه‌های غالب در معناشناسی ادراکی با نام نظریه آمیختگی مفهومی ۴۸ خواهیم پرداخت که به یکی از ظرفیت‌های ذهنی انسان اشاره دارد و اخیراً تأثیر فراوانی بر مباحث علوم حوزه ادراک داشته است.

بافتی که در آن به کار می‌رود می‌تواند دارای معانی مختلفی باشد. برای مثال این واژه در بافت مربوط به عبارت «سالم سازی ساحل دریا» به معنای امن بودن ساحل دریا برای شنا کردن است و در بافت مربوط به «انتخابات سالم» می‌تواند به معنای این باشد که انتخابات به درستی و بر پایه قوانین و مقررات جاری برگزار شده است.

در مقایسه با دیدگاه واژگان‌نامه‌ای که معنای هسته‌ای واژه را از معنای غیرهسته‌ای آن (کاربردشناسانه) جدا می‌کند، دیدگاه دانش‌نامه‌ای نظری کاملاً متفاوت دارد. طبق این دیدگاه نه تنها معناشناسی دربردارنده دانش دانش‌نامه‌ای است بلکه به‌نحوی بنیادین معنا توسط بافت تعیین می‌شود.

د. واژگان، نقاط دسترسی به دانش دانش‌نامه‌ای هستند. لنگاکر (۱۹۸۷: ۱۵۴) می‌گوید در رویکرد دانش‌نامه‌ای، واحدهای واژگانی به مثابه نقاط دسترسی به دانش دانش‌نامه‌ای محسوب می‌شوند و بر این اساس، واژگان ظرف‌هایی نیستند که دربردارنده بسته‌های از پیش تعیین‌شده‌ای از اطلاعات موجود در یک واژه باشند بلکه آنها به‌صورت انتخابی، دسترسی به قسمت‌های ویژه‌ای از شبکه وسیع دانش دانش‌نامه‌ای را ممکن می‌سازند.

ه. دانش دانش‌نامه‌ای پویا است. ا. بارسلونا (۲۰۰۳: ۶۸) معتقد است در حالی که معنای هسته‌ای تداعی شده توسط یک واژه نسبتاً ایستا است معنای دانش‌نامه‌ای، که هر واژه دسترسی به آن را ممکن می‌سازد، معنایی پویا است. برای نمونه تعامل روزمره ما با ماشین همواره مفهوم واژگانی «ماشین» و دانش ما نسبت به این واژه را تغییر می‌دهد.

۵. روش‌شناسی در معناشناسی حوزه ادراک
در این بخش به اختصار روش‌شناسی پژوهشها در معناشناسی



مخلص کلام

و بافتی ساخته می‌شود. این گونه است که مطالعات ادراکی زبان می‌تواند ما را قادر سازد تا نه تنها دانش زبانی را به عنوان بازنمایی صوری توصیف کنیم، بلکه بینشی صحیح از ماهیت واقعی معنای زبانی و بازنمایی این دانش داشته باشیم. همچنین باید گفت دستاوردهای جدید علوم حوزه شناخت نشان می‌دهند که فرایند ساخت معنا انطباق ساده بین شکل و معنا نیست و در این میان فرایندهای ادراکی نقش مهمی را برعهده دارند. علی‌رغم عدم آگاهی ما از وجود این فعالیت‌های ادراکی باید گفت که آنها از مدت‌ها پیش در زندگی ما وجود داشته‌اند و در تار و پود آن رخنه کرده‌اند.

کتابنامه

- دبیر مقدم، محمد (۱۳۷۹)، زبانشناسی نظری پیدایش و تکوین دستور زایشی، تهران، سمت.
- Barcelona, A. (۲۰۰۳), *Metaphor and Metonymy at the Crossroads, A Cognitive Perspective*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Chomsky, N. (۱۹۵۷), *Syntactic Structures*. The Hague, Mouton.
- (۱۹۶۸), *Language and Mind*. New York, Harcourt Brace Jovanovich.
- Fillmore, Ch (۱۹۷۵), "An alternative to checklist theories of meaning". *Proceedings of the First Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*. Amsterdam, North Holland, pp. ۱۲۳-۳۱.
- (۱۹۷۵), "An alternative to checklist theories of meaning", *Proceedings of the First Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*. Amsterdam, North Holland, pp. ۱۲۳-۳۱.
- (۱۹۷۷), "Scenes-and-frames semantics", in A. Zampolli (ed.), *Linguistic Structures Processing*. Amsterdam, North Holland, pp. ۵۵-۸۲.
- Fauconnier, G. and Mark Turner (۲۰۰۲), *The Way We Think: Conceptual Blending and the Mind's Hidden Complexities*. New York, Basic Books.
- Geeraerts, D. (۲۰۰۶), *Cognitive Linguistics: Basic Reading*. Mouton De Gruyter.
- Lakoff, G. (۱۹۸۷), *Women, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal About the Mind*. Chicago, University of Chicago Press.
- (۱۹۹۳), "The contemporary theory of metaphor", in A. Ortony (ed.), *Metaphor and Thought*, 2nd edn. Cambridge, Cambridge University Press, pp. ۲۰۲-۵۱.
- (۱۹۹۹), *Philosophy in the Flesh: The Embodied Mind and Its Challenge to Western Thought*. New York, Basic Books.
- Johnson (۱۹۸۰), *Metaphors We Live By*. Chicago, Chicago University Press.
- Langacker, R. (۱۹۸۷), *Foundations of Cognitive Grammar, Volume I*. Stanford, CA, Stanford University Press.
- Mandler, J. (۱۹۷۷), "Introduction to the Structural Analysis of Narratives". *Image Music Text*, pp. ۷۹-۱۲۴. Trans. Stephen Heath. New York, Hill and Wang.
- (۱۹۸۴), *Stories, Scripts, and Scenes: Aspects of Schema Theory*. Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum Associates.
- (۲۰۰۴), *The Foundations of Mind, Origins of Conceptual Thought*. Oxford: Oxford University Press.
- Montague, R. (۱۹۷۰), "Universal grammar". *Theoria*, ۳۶, pp. ۹۸-۳۷۳.
- (۱۹۷۳), "The proper treatment of quantification in ordinary English", in K.
- Rosch, E. (۱۹۷۵), "Cognitive representations of semantic categories". *Journal of Experimental Psychology, General*, ۱۰۴, pp. ۱۹۲-۲۳۳.
- Sinha, Ch. (۱۹۹۹), "Grounding, mapping and acts of meaning", in T. Janssen and G. Redeker (eds), *Cognitive Linguistics, Foundations, Scope and Methodology*, Berlin Mouton de Gruyter, pp. ۲۲۳-۵۶.
- Talmy, L. (۲۰۰۰), *Toward a Cognitive Semantics*. (۲ vols), Cambridge, MA, MIT Press.

نظریه پردازان صورتگرا بر این باورند که زبان‌ها را می‌توان به مانند زبان دیجیتال رایانه، سامانه‌ای از نشانه در نظر گرفت. این نشانه‌ها اطلاعاتی را به صورت نمادین بازنمایی می‌کنند و می‌توان آنها را برای خلق بازنمایی‌های جدید به کار گرفت. البته، این کار تنها روساخت و معنای سطحی زبان را شکل می‌دهد. ولی زمانی که زبان از زاویه دید ادراکی بررسی می‌شود درمی‌یابیم که چگونه دانش زبانی با اجزاء شناخت ارتباط می‌یابد و در ذهن بازنمایی و بکارگرفته می‌شود. یافته‌های جدید نشان می‌دهند که معنا نه تنها به صورت نمادهای صوری بلکه به صورت ادراکی

پاورقی‌ها:

1. N. Chomsky
۲. Modularity
۳. Formula
۴. نک. دبیرمقدم، (۱۳۷۹)، ص. ۴۹
۵. Paradime
۶. R. Montague
۷. Z. Harris
۸. (۱۹۷۵) Rosch و (۱۹۸۰) Fillmore, Lakoff و Johnson (نک. ۱۹۷۵)
۹. Categorization
۱۰. L. Talmy
۱۱. R. Langacker
۱۲. Duisberg
۱۳. Enterprise
۱۴. Cognitive approach to grammar
۱۵. Generalization commitment
۱۶. D. Geeraerts
۱۷. Cognitive commitment
۱۸. Optimal representation
۱۹. Conceptual structure
۲۰. Embodied
۲۱. Embodied cognition theory
۲۲. Semantic structure
۲۳. Meaning representation
۲۴. Encyclopaedic
۲۵. Meaning construction
۲۶. Bounded landmark
۲۷. Containment
۲۸. Image schema
۲۹. Metaphorical projecion
۳۰. Containment schema
۳۱. Subjectivism
۳۲. Definitional or dictionary view
۳۳. Point of access
۳۴. نک. R. Langacker (۱۹۸۷)، ۱۲۲، ص.
۳۵. Meaning construction
۳۶. Utterance
۳۷. Meaning construction process
۳۸. Conceptual level
۳۹. Packaging
۴۰. Body In The Mind
۴۱. J. Mandler
۴۲. Perceptual meaning analysis
۴۳. Encyclopedic semantics
۴۴. Structured
۴۵. Chaos
۴۶. A. Barcelona
۴۷. Converging evidence
۴۸. Conceptual blending theory